



وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار،

بلکه زنده اند که نزد پروردگارش روزی داده می شوند.

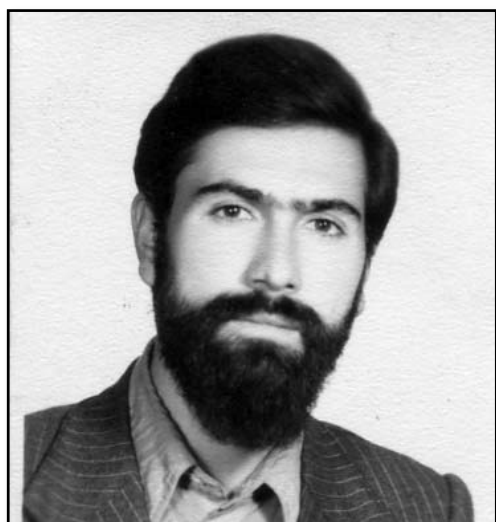
سوره مبارکه آل عمران \_ آیه ۱۶۹

دوران هشت جنگ تحمیلی مملو از حضور ورزشکارانی بود که برای حفظ وطن از شهرت و مدال قهرمانی گذشتند و پلاک رزمندگی به گردن آویختند.

از گذشته دور تاکنون، ورزش نقش موثری در آمادگی‌های رزمی و دفاعی داشته است. تیراندازی، شنا، شمشیر بازی، کشتی‌گیری و هنرهای رزمی، ورزش‌هایی هستند که کارکرد جنگی داشته و دارند. اگر ورزش و ورزشکاران تقدسی داشته‌اند به این دلیل بوده که ناجی کشور و ملت خود بودند و از آن دفاع می‌کردند. برای مثال آرش کمانگیر در فرهنگ ایرانی قهرمانی است که مرزهای کشور را تثبیت می‌کند.

در این ویژه نامه به معرفی شهدای شاخص ورزشکار در دوران دفاع مقدس می‌پردازیم:

### **سردار شهید محمد قورچانی \_ استاد تکواندو**



در این روزها که جنایات رژیم صهیونیستی علیه مردمان فلسطین در نوار غزه به اوج خود رسیده است، باید از شهید ورزشکاری نام ببریم که روزگاری به آموزش نیروهای فلسطینی برای مبارزه با اسرائیل می‌پرداخت.

استاد محمد قورچانی در دوم فروردین ماه ۱۳۳۱ در محله خوزان خمینی شهر اصفهان چشم به جهان گشود.

محمد تنها پسر خانواده بود. وی پس از طی دوران کودکی و نوجوانی و ادامه تحصیل جهت اخذ مدرک دیپلم به تهران

عزیمت کرد. در سال ۱۳۴۸ هنگام خدمت در گروه کلاه سبزه‌های نیروی هوایی، ورزش تکواندو را نزد استاد کره ای به نام جونگ که دان شش داشت فراگرفت.

شهید استاد قورچانی اولین کسی بود که تکواندو را در اصفهان پایه گذاری کرد و کمر بند دان ۱ و ۲ را دریافت کرد. در سال ۱۳۵۰ پس از بازگشت از تهران، باشگاه ورزشی والعصر را در ملک شهر تأسیس کرد و در بین شاگردان به استاد (قوچانی) معروف شد. ایشان کلاس را با قرائت سوره والعصر شروع می‌کرد و برای شاگردان از پرورش روح جوانمردی و فتوت سخن می‌گفت. استاد بسیار در کلاس جدی و متناسب با روحیات شاگردان با آنها ارتباط برقرار می‌کرد.

فعالیت های مذهبی ایشان زیر پوشش ورزش بارها موجب احضار او توسط ساواک گردید. او با انتخاب افراد ورزیده و آموزش دیده، حلقه های نیرومندی تشکیل داد و بعد ها آن ها را همراه خود به جبهه دارخوین و کرخه نور برد.

قورچانی در سال ۱۳۵۹ به کشور کره رفت و پس از اخذ مدرک بین المللی «کوکمی وان» به ایران بازگشت. او سبک جدیدی به نام «پومسه» وارد کرد که امروزه در ایران و جهان هم همین سبک آموزش داده می شود.

پس از درگیری در فلسطین و لبنان، وی به همراه شهید دکتر چمران و تعدادی از ورزشکاران باشگاه به عنوان یک چریک به لبنان رفت و به آموزش نیروهای فلسطینی و مبارز اسرائیل غاصب پرداخت و در آنجا به «ابوفاضل» معروف شد. در همین سفر بود که با شهید محمد منتظری آشنا شد.

او اعتقاد داشت ما باید به آوارگان فلسطینی کمک کنیم تا در مقابل اسرائیل بایستند. معتقد بود باید ضربه را در نزدیک و خود خاک اسرائیل به او زد و از اسلام دفاع کرد.

با آغاز رژیم عراق به خاک ایران، استاد قورچانی با اولین کاروان چهل نفری (ورزشکاران باشگاه کمر بند مشکی ها) به جبهه شتافت و از آنجایی که از دوران حضور در لبنان با دکتر مصطفی چمران آشنایی داشت در ستاد جنگ های نامنظم همراه با دکتر چمران به مبارزه با دشمنان بعثی پرداخت.

قورچانی با شرکت در عملیات های متعدد پارتیزانی در مناطق جنگی جنوب کشور، خصوصا در شوش دانیال، به عنوان یک رزمنده شجاع شهرت یافت. ایشان فرمانده گردان تیپ ۲۵ کربلا بود.

سرانجام، ابوفاضل، در سومین روز از فروردین ۱۳۶۱ طی عملیات فتح المبین در جبهه رقابیه شوش بر اثر اصابت ترکش گلوله مستقیم تانک به شهادت رسید. پیکر این شهید در تهران و سپس در اصفهان تشییع شد. بنا به وصیت خودش، در ردیف اول بهشت شهدای خمینی شهر آرام گرفت.

شهید قورچانی زمانی که در تهران ساکن بود، اهل محل او را به نام محمد جوشکار می شناختند. دلیل این نامگذاری نیز این بود که بیشتر خانواده هایی که در محل با هم اختلاف داشتند و زن و شوهرهایی که ناسازگاری می کردند و می خواستند از یکدیگر جدا شوند، را به خانه می آورد یا به خانه خودشان می رفت و آن ها را صلح و صفا می داد و به ادامه زندگی دلگرم می کرد.

آری او جوش دهنده و پیوند دهنده خانواده ها بود.

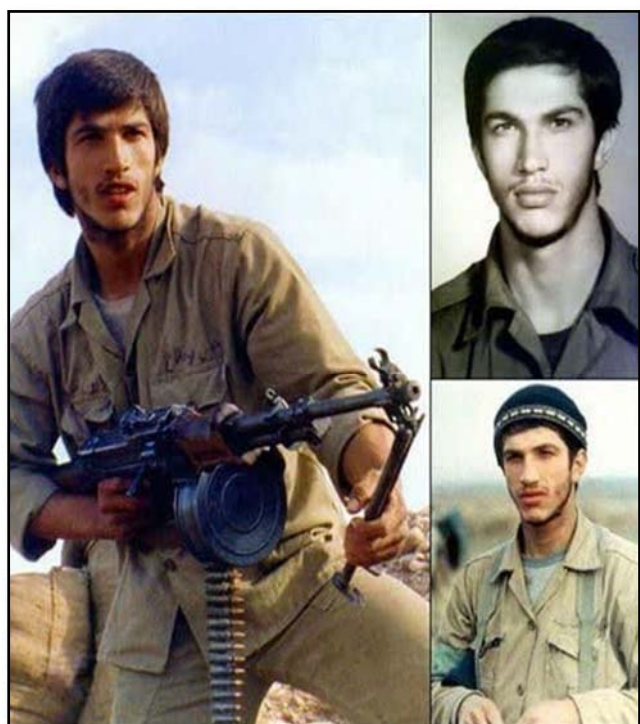
استاد در همه حال، شاگردان و دوستانش را به رعایت اخلاق و نماز اول وقت سفارش می کرد. از شاگردان بزرگ ایشان می توان به مرحوم حاج زمان خلیلی و استاد عباس خسروی اشاره کرد. همچنین اولین رئیس فدراسیون تکواندو، ریاست فعلی فدراسیون و دو تن از کارگردانان سینمای

دفاع مقدس، (ابوالقاسم طالبی و مجتبی راعی) و بسیاری از داوران و مربیان رده بالای فدراسیون تکواندو کشور از شاگردان این شهید بزرگوار بودند.

## فرازی از وصیت نامه شهید:

مساله خیلی مهم این است که ما بلاخره با چنگ و دندان عراقی ها را بیرون می ریزیم. ولی الان باید نهاد ها و نیروهای انقلابی در کلیه شهرستان های ایران یک سری نیروهای مومن و وفادار به انقلاب را با یک سری آموزش های رزمی در سطح خیلی بالا آشنا کنند که به محض اینکه این نیروهای دشمن رانده شدند، آنها مرزبانی را انجام دهند تا اینکه رژیم بعث از بین برود.

## سردار شهید حسن نوفلاح \_ کاپیتان تیم ملی واترپلو



"شهیدی که به شهرت پشت پا زد"

کاپیتان تیم ملی جوانان واترپلوی ایران

عضو تیم ملی بزرگسالان جمهوری اسلامی ایران

معروف به ماهی طلایی

حسن نوفلاح ۴ اسفند ماه سال ۱۳۴۰ در تهران متولد شد و تحصیلات خود را تا مقطع دیپلم ادامه داد و با آغاز جنگ تحمیلی به عضویت بسیج درآمد. این قهرمان ورزشکار، ۲۴ بهمن ماه سال ۱۳۶۱ در سن ۲۱ سالگی و در عملیات «والفجر مقدماتی» به شهادت رسید.

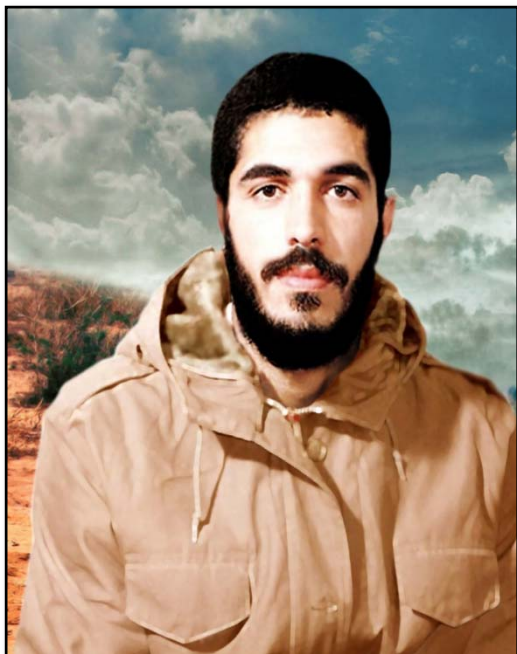
مزار این شهید در قطعه ۲۸، ردیف ۸۵، شماره ۲ بهشت زهرا (س) قرار دارد.

این شهید در ورزش های شنا و واترپلو مهارت داشت. در آن سال ها تیم واترپلوی ایران، از تیم های مطرح آسیا بود، و چند سال قبلش قهرمان آسیا شده بود. حسن نوفلاح خیلی بازیکن مشهور و آینده داری بود. مجلات و روزنامه ها مرتب عکسش را چاپ می کردند و لقب ماهی طلایی را به او داده بودند. با این موقعیت ممتاز در حالی که می توانست مهاجرت کند و به بهترین تیم های اروپایی برود، ولی پشت پا به شهرت و موقعیتش زد و داوطلبانه راهی جبهه شد.

## فرازی از وصیتنامه شهید:

منم بنده ذلیل و ناتوان درگاهت میدانم که مرا دوست داشتی و با اینکه توبه ام را شکستم باز با روی باز و گشاده مرا پذیرفتی و به من لطف کردی که مرا به این مکان مقدس آوردی و زبانم را به حمد و ثنای خود آشنا ساختی و باطنم را به دوستی خود آشنا کردی و علاقه ام را به چهارده معصومت افزون کردی زبانم را به ذکر و دعا به درگاهت آشنا نمودی و مرا در راهی که در پیش داشتم ثابت قدم گردانیدی.

## جاوید الاثر سردار شهید ابراهیم هادی \_ کشتی گیر



در قطعه ۲۶ گلزار شهدای بهشت زهرا (س) یادبودی است که خیلی‌ها با دیدن عکس صاحب آن و عنوان «شهید گمنام» که روی سنگ مزار نوشته شده، می‌روند و زائر شهید مفقودالاثر «ابراهیم هادی» می‌شوند. شهیدی که برای بچه‌های جنوب شرق تهران و کسانی که اهل دل هستند، خیلی عزیز است.

شهید ابراهیم هادی ملقب به "علمدار کمیل" از بنیانگذاران گروه چریکی شهید اندرزگو در جبهه گیلانغرب و ستاره ورزش کشتی کشورمان است.

ابراهیم هادی با نام کامل ابراهیم هادی پور در اول اردیبهشت سال ۱۳۳۶ در محله شهید سعیدی حوالی میدان خراسان به دنیا آمد. ابراهیم چهارمین فرزند خانواده بود؛ با این حال پدرش مشهدی محمدحسین به او علاقه خاصی داشت. او نیز منزلت پدر خویش را بدرستی شناخته بود. پدری که با شغل بقالی توانسته بود فرزندانش را به بهترین نحو تربیت نماید. ابراهیم نوجوان بود که طعم تلخ یتیمی را چشید. از آنجا بود که همچون مردان بزرگ زندگی را پیش برد.

دوران دبستان را به مدرسه طالقانی رفت و دبیرستان را نیز در مدارس ابوریحان و کریم خان. سال ۵۵ توانست به دریافت دیپلم ادبی نائل شود. از همان سال های پایانی دبیرستان مطالعات غیر درسی را نیز شروع کرد. حضور در هیئت جوانان وحدت اسلامی و همراهی و شاگردی استادی نظیر مرحوم علامه «محمدتقی جعفری» بسیار در رشد شخصیتی ابراهیم مؤثر بود.

این شهید مفقود، در دوران پیروزی انقلاب شجاعت‌های بسیاری از خود نشان داد؛ همزمان با تحصیل علم به کار در بازار تهران مشغول بود و پس از انقلاب در سازمان تربیت بدنی و بعد از آن به آموزش پرورش منتقل شد. ابراهیم همچون معلمی فداکار به تربیت فرزندان این مرز و بوم مشغول شد.

اهل ورزش بود. با ورزش پهلوانی یعنی ورزش باستانی شروع کرد. در والیبال و کشتی بی نظیر بود. هرگز در هیچ میدانی پا پس نکشید و مردانه می ایستاد. مردانگی او را می توان در ارتفاعات سر به فلک کشیده بازی دراز و گیلان غرب تا دشت های سوزان جنوب مشاهده کرد. حماسه های او در این مناطق هنوز در اذهان یاران قدیمی جنگ تداعی می کند.

یکی از کارهای ابراهیم انتقال مجروحان و شهدا از منطقه به عقب جبهه بود. گاهی اوقات پیکرهای مطهر شهدا در ارتفاعات بازی دراز بر شانه‌های ابراهیم می‌نشست تا به دست خانواده‌هایشان برسد.

و سرانجام ابراهیم، در والفجر مقدماتی پنج روز به همراه بچه‌های گردان کمیل و حنظله در کانال‌های فکه مقاومت کرد اما تسلیم نشد و در ۲۲ بهمن سال ۶۱ بعد از فرستادن بچه‌های باقی مانده به عقب، تنهای تنها با خدا همراه شد و دیگر کسی او را ندید.

ابراهیم همیشه از خدا می‌خواست گمنام بماند؛ چرا که گمنامی صفت یاران خداست.

## فرازی از وصیتنامه شهید:

اگر چه خود را بیشتر از هر کس محتاج وصیت و پند و اندرز می‌دانم، قبل از آغاز سخن از خداوند منان تمنا می‌کنم قدرتی به بیان من عطا فرماید که بتوانم از زبان یک شهید، دست به قلم ببرم؛ چرا که جملات من اگر لیاقتی پیدا شد و مورد عفو رحمت الهی قرار گرفتم و توفیق و سعادت شهادت را پیدا کردم، به عنوان پر افتخار آفرین وصایای شهید خوانده می‌شود.

به عنوان یک فردی از آحاد ملت مسلمان به تمامی ملت خصوصاً مسئولین امر تذکر می‌دهم که همیشه در جهت اسلام و قرآن بوده باشید و هیچ مسئله و روشی شما را از هدف و جهتی که دارید، منحرف ننماید.

دیگر این که سعی کنید در کارهایتان نیت خود را خالص نموده و اعمالتان را از هر شرک و ریا، حسادت و بغض پاک نمایید تا هم اجر خود را ببرید و هم بتوانید مسئولیت خود را آن‌چنان که خداوند، اسلام و امام می‌خواهند، انجام داده باشید.

این را هرگز فراموش نکنید تا خود را نسازیم و تغییر ندهیم، جامعه ساخته نمی‌شود.

## شهید پهلوان سعید طوقانی \_ ورزشکار باستانی



سعید طوقانی ، سال ۱۳۴۸ در تهران به دنیا آمد. پدرش مرحوم حاج اکبرعلی طوقانی از ورزشکاران باستانی بنام تهران بود. در سن چهار یا پنج سالگی به این ورزش علاقه‌مند شد و به همراه پدر و برادران بزرگترش که آنان نیز از جمله ورزشکاران بودند، در زورخانه حضور پیدا می‌کرد.

علاقه زیاد او به شیرین کاری در ورزش باعث شد تا در این زمینه رشد بسیاری کند و با ارائه نمایش‌های زیبا، همگان را متحیر سازد.

از شش سالگی حضور بیشتری در عرصه ورزش باستانی داشت و در سن هفت سالگی در مراسمی با حضور مسئولین رده بالای مملکتی در سال ۱۳۵۶ توانست تنها در عرض سه دقیقه ۳۰۰ دور به دور خود بچرخد و با اجرای حرکات منحصر به فرد، بازوبند پهلوانی کشور را از آن خود سازد.

از آن روز به بعد روزنامه‌ها از سعید به عنوان «پهلوان کوچولوی پایتخت» یاد می‌کنند.

او در جریان اوج‌گیری مبارزات مردم و در آستانه انقلاب به نشانه اعتراض به رژیم شاه، ورزش را کنار گذاشت و نامه‌ای به امام خمینی(ره) می‌نویسد که در روزنامه اطلاعات چاپ می‌شود.



شهید طوقانی در آن نامه می‌نویسد « اینجانب پهلوان کوچولوی پایتخت به حمایت از امام خمینی (ره) و اعتراض به وضع موجود فعلاً ورزش را کنار می‌گذارم.»

بعد از پیروزی انقلاب، خیلی‌ها به دیدار حضرت امام (ره) رفتند؛ یک گروه از ورزشکاران نیز به دیدار ایشان رفتند که مسئول محافظان امام، سعید را از میان آن جمع می‌شناسد و زودتر از همه، قبل از اینکه گروه وارد شود به سعید می‌گوید که «اگر می‌خواهی به دیدار امام ببرمت، باید برای ما بچرخی» و سعید هم شروع می‌کند به چرخیدن.

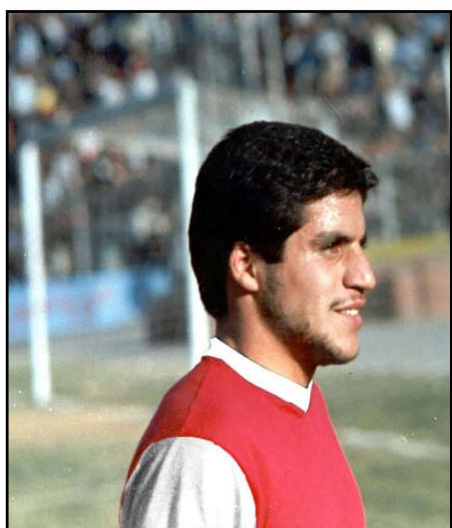
بعد سعید را وارد اتاقی می‌کنند که امام (ره) در آن بودند. حضرت امام می‌فرمایند «پس پهلوان‌ها کجا هستند؟» پاسخ می‌دهند «اصل مطلب ایشان است». امام می‌فرمایند «این کجایش پهلوان است با این جسته کوچک!» و آنها می‌گویند «ایشان پهلوان کوچولوی پایتخت است» و سعید همان جا در محضر امام خمینی (ره) گوشه‌ای از ورزش پهلوانی را به نمایش می‌گذارد و چند دور می‌چرخد. آن دیدار در روحيات سعید تأثیر بسیاری می‌گذارد. در همان سال رئیس فدراسیون ورزش های باستانی، بخش ورزش نوجوانان باستانی کار کشور را پایه گذاری کرد.

سعید تا پیروزی انقلاب به جایی می‌رسد که دیگر یک ورزشکار شش دانگ می‌شود؛ یعنی یک ورزشکار باستانی کار تمام عیار؛ اما وقتی جنگ شروع شد، سعید در ۱۴ سالگی در اوج شهرت بود و کاپ‌های زیادی هدیه گرفته بود اما همه موقعیت‌هایش را کنار گذاشت و شناسنامه‌اش را دستکاری کرد تا به منطقه برود.

پدر شهیدان طوقانی با جبهه رفتن سعید موافقت نمی‌کرد چون پسر بزرگترش محمد به جبهه رفته بود و مفقودالایر شده بود و راضی نمی‌شد که سعید را هم از دست بدهد. اما او بالاخره شناسنامه‌اش را دستکاری کرد و آنقدر به این در و آن در زد تا توانست خودش را در کاروان رزمندگان جا دهد.

حضور در کنار رزمندگان گردان میثم لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) در عملیات «بدر» در زمستان سال ۱۳۶۳، به قدری برای او مهم بود که با وجود بیماری شدید، از بیمارستان شهید کلانتری اندیمشک خود را به راهیان نبرد رساند و توانست به عنوان پیک و پیام رسان فرمانده در عملیات حضور پیدا کند. او شامگاه بیست و دومین روز اسفند ماه در شرق دجله به شهادت رسید.

### **شهید مهدی رضایی مجد \_ بازیکن تیم فوتبال پرسپولیس**



شهید مهدی رضایی مجد را می‌توان یکی از ویژه‌ترین چهره‌های فوتبالی این سرزمین قلمداد کرد.

کاپیتان تیم فوتبال جوانان ایران که به پیراهن پرسپولیس رسید و می‌توانست مانند هم‌دوره‌ای‌اش امیر قلعه‌نویی و هم تیمی‌اش محمد پنجعلی به یک اسطوره در فوتبال کشورمان تبدیل شود، هدف والانتری را برگزید و برای دفاع از خاک میهن راهی جبهه‌های جنگ شد.



او که روزگاری خود را با مارادونا مقایسه می کرد و سودای حضور در فوتبال اروپا را داشت، به مقام والای شهادت نائل آمد تا نامش برای همیشه جاودانه شود.

وقتی شهید شد، زیر لباس بسیجی، گرمکن و ساق ورزشی فوتبال بر تن داشت.

مهدی رضایی مجد، یکم فروردین سال ۱۳۴۳ در محله پاچنار، یکی از محلات قدیمی تهران به دنیا آمد. مهدی فرزند چهارم خانواده‌ای ورزشی است که با کشتی ورزش خود را آغاز کرد و حتی قهرمان هم شد و با توصیه برادر بزرگترش حاج اکبر رضایی مجد به سمت فوتبال رفت.

در دوران مبارزات انقلاب همراه به توزیع اعلامیه های امام خمینی (ره) و همراه با مردم در تظاهرات حضور می یافت به گونه‌ای که اهالی محله از او به عنوان «امیری کوچک» یاد می کردند.

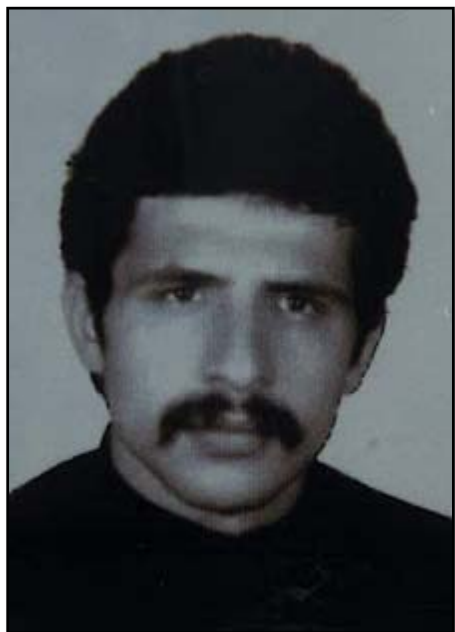


شهید رضایی مجد در فوتبال در تیم‌های آذر، اکباتان و تهران جوان بازی کرد. او توانست به تیم پرسپولیس بپیوندد و با این باشگاه قرارداد امضا کرد و به مدت چهار ماه در تمرینات پرسپولیس حضور داشت.

مهدی طی دو سال حضور در تیم ملی جوانان ایران، ۱۵ گل برای تیم ملی زد و کاپیتان تیم ملی جوانان بود. او به دلیل سبک بازی و استایل بدنی به مارادونای ایران شهرت داشت.

مهدی رضایی مجد در ۱۰ اسفند سال ۶۵ در عملیات تکمیلی «کربلای ۵» در منطقه عمومی شلمچه شهید شد. مهدی دهم اسفند ماه به دنیا آمد و دهم اسفند ماه هم به هم‌زمان شهیدش پیوست.

## شهید ناصر کاظمی \_ بازیکن تیم فوتبال استقلال



ناصر کاظمی فوتبالیست و دانشجوی تربیت بدنی بود، و چون تیپ روشنفکری داشت، بعضی‌ها در برابرش جبهه می‌گرفتند، اما شهید محمد بروجردی دست او را گرفت و فرماندار پاهاش کرد. در آن مدت، ناصر کاری کرد که ضدانقلاب از دستش عاصی شود.

ناصر کاظمی دوازدهم خرداد ۱۳۳۵ در تهران متولد شد. او در سال ۱۳۵۶ وقتی ورزشکاران آمریکایی برای برگزاری مسابقات کشتی به ایران آمدند، به همراه تعدادی از دانشجویان تصمیم گرفت در سالن مسابقات به دلیل اعتراض به حمایت‌های آمریکا از شاه، پرچم آن کشور را به آتش بکشد. در نهایت به جرم

فعالیت‌های سیاسی و آتش زدن پرچم آمریکا دستگیر شد و هم‌زمان با اوج‌گیری انقلاب اسلامی و بر اثر فشارهای داخلی به رژیم پهلوی، با بسیاری از زندانیان دیگر آزاد شد.

سال ۱۳۵۸ با عضویت در سپاه به فرمان حضرت امام خمینی(ره) لیبیک گفت. ابتدا مدتی در خوزستان خدمت کرد در سال ۵۹ به سمت فرمانداری پاه منصوب و با اشرار و ضدانقلاب مبارزه کرد و پس از یک سال و نیم تلاش بی‌وقفه، در سال ۱۳۶۰ به سمت فرماندهی سپاه کردستان رسید. سرانجام در عملیات پاکسازی محور پیرانشهر سردشت در ششم شهریور ۱۳۶۱ توسط گلوله تک تیراندازان به شهادت رسید.

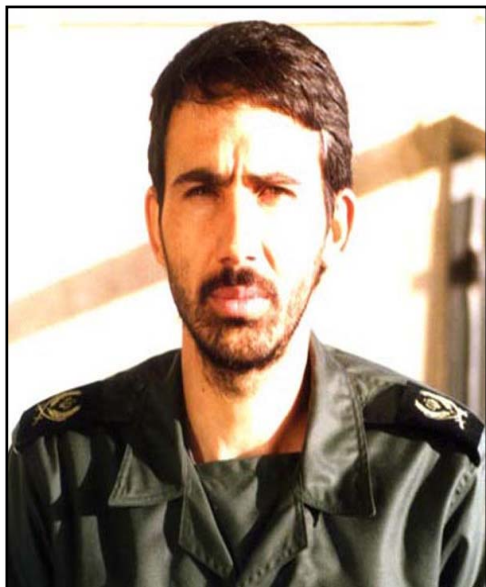
## فرازی از وصیتنامه شهید:

تنها مکتب رهایی بخش مستضعفین از دست مستکبرین، مکتب انقلابی اسلام می‌باشد. برای اینکه در این دنیای زودگذر گرفتار انحراف نفس نشوید، همیشه به یاد خدا باشید.

سعی شود که قانون اسلام در مورد همه بطور یکسان اجرا شود و فرقی بین یک فرد عادی و سپاهی و روحانی و دولتمرد نباشد. از تهمت زدن بدون علم و آگاهی به دیگران شدیداً پرهیز کنیم.

سعی شود که در سه وزارتخانه، آموزش و پرورش، وزارت کشور و وزارت امور خارجه بهترین و مکتبی‌ترین افراد وارد شوند و اگر چنانچه در این سه وزارتخانه مسامحه شود مسئولین در پیشگاه خدا و امت، مسئول خواهند بود.

## شهید سردار سرتیپ سعید سلیمانی \_ کونگ فو و جودو



سعید سلیمانی اول فروردین سال ۱۳۳۸ به دنیا آمد. تحصیل را از مدارس نمونه نازی آباد آغاز کرد؛ کلاس ۴ را جهشی خواند و وارد کلاس پنجم شد. در سال‌های پایانی دبیرستان به فراگیری زبان انگلیسی پرداخت و همزمان مدرک دیپلم ریاضی و انگلیسی را دریافت کرد.

سپس تصمیم گرفت با مدرک دیپلم تجربی وارد دانشگاه شود و با معدل ۱۹ مدرک خود را دریافت کرد. در سال ۱۳۵۶ در رشته زمین‌شناسی دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی تغییر رشته داد و در رشته کشاورزی به تحصیل مشغول شد. آنگاه ورزش «کونگ‌فو» را آموخت.

سال ۱۳۵۸ با گروهک‌های ضدانقلاب به شدت مبارزه کرد. سلیمانی با شروع انقلاب فرهنگی به عضویت سپاه پاسداران کرج درآمد. با شروع جنگ در مهرماه سال ۱۳۵۹ به جبهه آبادان رفت و ۳ ماه مردانه جنگید تا اینکه شنوایی کامل گوش راست خود را از دست داد و از ناحیه گوش سمت چپ فقط ۳۰ درصد شنوایی برایش باقی ماند.

شکستگی فک و ناشنوایی باعث شد پزشکان او را از رفتن به جبهه برحذر دارند اما سلیمانی مجدداً در سال ۱۳۶۰ فرماندهی گروهی از نیروهای بسیج و سپاه کرج را برعهده گرفت و به میوان اعزام و در یک عملیات نفوذی مجروح شد.

بعد از مداوای اولیه به جنوب رفت و در عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس شرکت کرد و به هنگام شلیک موشک «تاو» به سمت تانک‌های عراقی برای بار سوم مجروح شد. در عملیات «والفجر ۱» نیز برای چهارمین بار از ناحیه سر و گردن مجروح شد. او در اکثر عملیات‌های لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) فرماندهی طرح و عملیات را برعهده گرفت.

در عملیات «خیبر» در طلائیة نیز برای پنجمین بار مجروح شد. بعد از شرکت در عملیات «بدر» در عملیات «والفجر ۸» در جاده ام‌القصر برای ششمین مرتبه مجروح و این بار به بستر بیماری افتاد. و این بار به دلیل شدت جراحات به تهران اعزام گردید. در این مرحله بود که حاج سعید در سن ۲۷ سالگی ازدواج کرد و سپس برای شرکت در عملیات کربلای ۴ و ۵ به جبهه بازگشت.

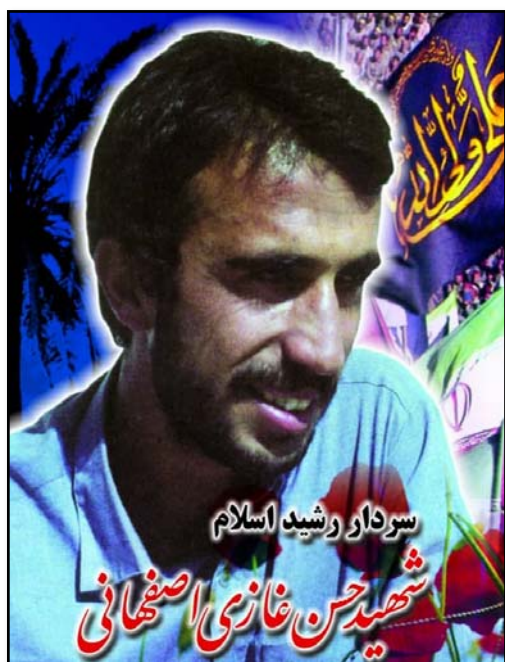
بعد از عملیات کربلای ۵ به دستور فرماندهی سپاه، جهت فراگیری آموزش دافوس ارتش به تهران عزیمت کرد. او که از جراحات فراوان، ناتوانی در شنوایی و ترکش در کلیه و از دست دادن نزدیکترین رفقای شهیدش مانند شهید جعفر تهرانی، شهید رمضان، شهید دستواره و شهید همت رنج می برد. با اراده و ایمان وصف ناپذیرش توانست یکی از بهترین رتبه های آموزشی را کسب نماید و با نمره عالی به پایان رساند. بعد از آموزش دافوس او مجدداً به سوی جبهه شتافت و تا آخرین لحظات جنگ جبهه را ترک نکرد.

پس از پایان جنگ به عنوان فرمانده تیپ یکم لشکر حضرت رسول (ص) و قائم مقام آن مشغول به کار شد. او با بیش از ۳۵ درصد جانبازی بعد از جنگ همراه با تمام مسئولیت‌هایش، ورزش رزمی جودو را آغاز نمود و با پشتکار فوق العاده با کسب کمر بند مشکی (دان دو) لیگ جودوی سپاه را بنیان نهاد و در همان سال‌های اولیه، این تیم را به قهرمانی در لیگ کشوری رساند.

پس از تشکیل قرارگاه ثارالله تهران به عنوان مسئول عملیات قرارگاه مشغول به خدمت شد و نقش مؤثری در مبارزه با شورشها و اغتشاشات داخلی داشت و در آذر ۸۳ به سمت معاونت عملیات نیروی زمینی سپاه منصوب شد.

سرانجام سردار سرتیپ پاسدار شهید سعید سلیمانی، ۱۹ دی ۸۴ در سن ۴۶ سالگی همراه با سردار حاج احمد کاظمی و جمعی از فرماندهان و یادگاران دفاع مقدس، بر اثر سانحه سقوط هواپیما در ارومیه به شهادت رسید و به سوی حق تعالی شتافت.

### **سردار جاوید الاثر شهید حسن غازی اصفهانی \_ کاپیتان تیم فوتبال سپاهان**



نمی‌توان از شهدای ورزشکار نام برد اما نامی از شهید حسن غازی به میان نیاورد، فرمانده گروه توپخانه ۶۱ محرم و اولین فرمانده گروه موشکی ۱۵ خرداد سپاه که زمانی کاپیتانی تیم سپاهان را بر عهده داشت.

سردار شهید حسن غازی در سال ۱۳۳۸ در خانواده‌ای مذهبی در اصفهان متولد شد. دانش‌آموز زرنگ و درس‌خوانی بود که در کنار تحصیل و تعلیم به فوتبال هم خیلی علاقه داشت و بازیکن بسیار قابل‌بود. اخلاق و مدیریت ورزشی او باعث شد کاپیتان تیم دبیرستان شود.

به دلیل پیروزی در مسابقات منطقه‌ای و استانی و مهم‌تر از آن، به نمایش گذاشتن قابلیت‌های فنی خود در این رشته، به تیم فوتبال نوجوانان سپاهان آن زمان دعوت و به سرعت کاپیتان تیم شد.

در اردوی مسابقات ملی نوجوانان، رئیس شهربانی دزفول به سرپرست تیم سپاهان اخطار داد که یکی از بازیکنان شما مزاحم خواب بقیه بچه‌ها می‌شود. حسن صبح‌ها با صدای بلند اذان می‌گفت تا همه برای خواندن نماز بیدار شوند. ماموران ساواک در اردوی مسابقات رفت و آمد زیادی داشتند، مربی تیم از این موضوع حسابی نگران شده بود. اگر ساواک متوجه می‌شد چه کسی هر روز روی ماسه‌های ساحل «مرگ بر شاه» می‌نویسد، تیم نوجوانان سپاهان، کاپیتان خود را از دست می‌داد. در ۱۶ سالگی در جریان مسابقات قهرمانی تیم‌های نوجوان کشور، بسیار خوش درخشید و با شرایط فنی و تکنیکی بالایی که داشت برای مسابقات قهرمانی آسیا به تیم ملی جوانان کشور دعوت شد. سردار غازی در دانشکده پزشکی دانشگاه اصفهان در رشته داروسازی قبول شد، داروسازی را رها کرد و دوره امدادگری را گذراند.

درگیری‌های کردستان شدت گرفته بود. از طریق هلال احمر به عنوان امدادگر به کردستان اعزام شد. امدادگری را هم رها کرد و معلم شد، در مدارس کردستان درس دین می‌داد و می‌گفت: اینجا یک مبلغ دینی که فکر مردم را درمان کند بیشتر نیاز است تا این که جسم مردم را درمان کند.

همان زمان تیم منتخب اصفهان هم قرار بود در جام قدس شرکت کند، به تیم ملی هم راه یافت اما با آغاز جنگ تحمیلی و اینکه هدفش حضور در جبهه‌های نبرد علیه بعثی‌ها بود، در هیچ کدام شرکت نکرد.

یکی از دوستان شهید غازی می‌گوید: یک روز حسن را با لباس بسیجی دیدم، گفتم: دانشگاه را رها کردی و رفتی جنگ؟! گفت: دانشگاه آنجاست؛ اینها همه‌اش بازیچه‌های دنیاست.

از ابتدای جنگ تحمیلی با مسئولیت‌های مختلف وارد عرصه‌های نبرد شد، در بسیاری از عملیات‌ها در غرب و جنوب شرکت داشت و بی‌محابا به دشمن می‌تاخت و هرگز ضعف و ناتوانی از خود نشان نمی‌داد. در ابتدای جنگ توپ‌های غنیمتی، نیاز به سامان دهی داشت. رزمندگانی که تحصیلات و زکاوت بیشتری داشتند برای آموزش توپخانه به ارتش فرستاده شدند. در نهایت اولین گروهان توپخانه سپاه تشکیل و شهید غازی به عنوان فرمانده گروهان معرفی شد.

هر کجا سپاه می‌خواست توپخانه تاسیس کند شهید غازی را می‌فرستاد، به همین علت مسئولیت ایجاد اولین گروه توپخانه سپاه توسط فرماندهی کل سپاه به او واگذار شد. بعد از مدتی یگان‌های مستقل توپخانه در سپاه با همفکری وی به وجود آمد.

می گویند خیلی نترس بود، هیچ وقت برای گلوله و ترکش خم نمی شد. می گفت: از من نخواه که برای ترکش و گلوله رکوع و سجده کنم.

شهید حسن غازی در عملیات خیبر برای سامان بخشی به آتش پشتیبانی به خط مقدم محاصره شده طلائیة رفت و تیر بار بدست همپای بسیجیان عاشق ساعت ها جنگید و نهایتاً در یازده اسفند ۱۳۶۲ هدف تیر مستقیم تانک دشمن قرار گرفته و به لقاء... شتافت. پیکر مطهرش در طلائیة ماند و چون عراقی ها آن منطقه را زیر آب بردند، دیگر خبری از جسمش نشد و پیکر مطهرش برای همیشه در جزیره مجنون باقی ماند.

مادر شهید غازی می گوید: برای مراسم تشییع پیکر شهدا رفته بودم و سرم خیلی درد می کرد. حسن داشت از خانه بیرون می رفت. گفتم: پسر! نکند یک روز بچه ام را روی دست های مردم ببینم؛ گفت: ناراحت نباش چنین اتفاقی نمی افتد. از خدا خواسته ام جنازه ام برنگردد.

خاطره هم‌رزم شهید از روز شهادت سردار غازی: عطر زده بود و لباس فرم سپاه را پوشیده بود، کمتر می شد او را با لباس سپاه دید. گفتم: قرار بود مرخصی بروی. گفت: منصرف شده ام. همان روز بود که برای تست موشک به خط رفت. یک کیلومتری با دشمن فاصله داشتیم، هنوز موشک آزمایش نشده بود که دشمن خط را شکست و بچه ها را دور زد. غازی تیربار را برداشت و مشغول شد. هرچه اصرار کردم که با موتور سیکلت به عقب برگرد اعتنایی نکرد و دیگر حسن را ندیدم.

مقام معظم رهبری حضرت آیت... العظمی خامنه ای در مورخه ۱۳۶۹/۳/۳ به منظور تجلیل از نقش این شهید در دفاع مقدس لوح تقدیری به خانواده ایشان اهدا که در بخشی از آن چنین مرقوم فرموده اند: «... فداکاری و رشادتی که شهید عزیز برادر پاسدار حسن غازی در عملیات رزمی ابراز داشته و شجاعت و فعالیت وی، به کسب فتوحات مهم در صحنه جنگ کمک کرده و سبب اعتلای کلمه اسلام و پایداری انقلاب و حفظ میهن اسلامی گردیده است.»...

## فرازی وصیت نامه شهید

باید بنده خدا شد. بنده خدا شدن تو را از بنده همه بندگی ها و از بندگی همه بنده ها آزاد می سازد. چون عبادت خدا آزادیبخش است و عبودیت او حریت می آورد.

بین اسیر چه هستی؟ شکم و غذا؟ شهوت و شهرت؟ خانه و خادم؟ نام و نان؟ زن و فرزند؟ زر و سیم؟ وابسته به هر چه که باشی به همان اندازه قیمت داری.